



درهای بسته به دنیای کودکان

■ مریم فرقانی

معاون پیش دبستان و پایه اول دخترانه ناحیه ۱

احساس امنیت و آزادی و بازی دارد. - مقاومت کودک نشانه مشکل نیست؛ نشانه این است که محیط با نیازهای رشدی او هماهنگ نیست.

کاش...!

کاش کلاس هایمان را به جای «محل اجرای قوانین»، به «پناهگاه های امن کودکی» تبدیل کنیم.

کاش به جای بستن درها، دل هایمان را به روی هم بگشاییم.

کاش به جای برجسب زدن، همدلی را تمرین کنیم.

کاش معلمان ما می دانستند کودک برای یادگیری، اول باید آرام باشد.

کاش می شد درهای کلاس ها را طوری ساخت که هیچ وقت به روی کودکی بسته نشود، تا هیچ معلمی پشت درهای بسته، بالحن تند، روح لطیف کودکی را زخمی نکند.

جمع بندی

امروز، پس از سال ها کار با کودکان، بیش از هر زمان دیگری باور دارم که آینده آموزش از مسیر تغییر نگاه ما می گذرد، نه تغییر رفتار کودکان. کودکان قرار نیست شبیه ما شوند. ما باید یاد بگیریم چگونه شبیه آن ها نگاه کنیم. اگر مدرسه هایمان را از «محل اجرای قوانین» به «محل تجربه زندگی» تبدیل کنیم، اگر به جای ترس، امنیت هدیه بدهیم، اگر به جای اجبار، انتخاب را ممکن سازیم، آن وقت معجزه ای رخ می دهد؛ کودکانی که امروز با اضطراب وارد کلاس می شوند، فردا با شوق وارد جامعه خواهند شد.

هر بار که در کلاسی را می بندیم، شاید ناخواسته در دنیای کودکی را هم می بندیم و هر بار که دستی را با مهربانی می گیریم، در تازه ای به روی یادگیری باز می کنیم. آموزش فقط انتقال دانش نیست؛ ساختن امنیت، احترام و انسانیت است و این رسالت از معلمان آغاز می شود که جرئت می کنند به جای ایستادن پشت درهای بسته، در دلشان را به روی دانش آموزانشان باز کنند. ■

در حالی که روان شناسانی چون پیازه سال ها پیش گفته اند که کودک در این سن، جهان را از مسیر بازی، تجربه و آزادی انتخاب می آموزد، نه از مسیر اجبار. مونته سوری تأکید می کند که «کودک، وقتی آزاد باشد، بهترین نسخه خودش را نشان می دهد.» و اریکسون مرحله رشد این سن را «اعتماد در برابر اضطراب» می نامد؛ یعنی کودک باید احساس امنیت کند تا بتواند یاد بگیرد؛ اما آیا همیشه چنین است؟

روایتی که هرگز فراموش نمی کنم

سال ها پیش، دانش آموزی داشتم که از همان روز اول، اضطراب جدایی تمام وجودش را گرفته بود. به محض ورود به کلاس گریه می کرد، می لرزید و حتی نمی توانست یک دقیقه در فضای بسته کلاس بماند.

معلمش برای آرام کردن او در کلاس را بست؛ غافل از اینکه این کار، برای کودکی با اضطراب جدایی، نه آرامش بخش، بلکه وحشت آور است. هر روز حالش بدتر می شد. سه ماه گذشت و او هنوز حاضر نبود حتی یک ثانیه داخل کلاس بماند. وقتی از شدت گریه و بی قراری به من پناه آورد، فهمیدم او دنبال درس نیست، دنبال امنیت است. دنبال جایی که بتواند انتخاب کند، بازی کند و اگر دلش برای مادرش تنگ شد، کسی او را سرزنش نکند؛ اما مدرسه...!

مدرسه جایی نبود که درهایش برای آزادی باز باشد. درهای کلاس بسته می شد. قوانین خشک اجرا می شد و کودک مجبور بود وارد دنیایی شود که هیچ نسبتی با دنیای لطیف او نداشت.

تحلیل علمی این تجربه

این کودک «بی انضباط» نبود؛ او دقیقاً همان واکنشی را نشان می داد که روان شناسی رشد پیش بینی می کند:

- اضطراب جدایی در سنین پیش دبستان طبیعی است.

- بستن در، محدود کردن آزادی و اجبار، این اضطراب را تشدید می کند.

- کودک در این سن، برای یادگیری، نیاز به

مریم فرقانی
اله آبادی مدرک
کارشناسی
روان شناسی دارد
و از سال ۱۳۸۵
در مدرسه های
دولتی، غیردولتی و
هنرستان به عنوان آموزگار و معاون
مشغول به کار بوده است. از سال ۱۳۸۹
به دوره ابتدایی وارد شده و دو سال
آموزگار پایه اول و حدود سیزده سال مربی
پیش دبستانی بوده است. اکنون به مدت
دو سال است که در سمت معاونت
پیش دبستان و پایه اول در این مجتمع
آموزشی مشغول به فعالیت است.



کودکان، نه جهان هایی کوچک، بلکه هستی هایی بزرگ اند که در بدن های کوچک خانه کرده اند. هر کدام دنیایی دارند با قوانین، احساسات، ترس ها و رؤیاهای مخصوص به خود. هجده سال تجربه کار با کودکان پیش دبستان و پایه اول به من آموخته که ورود به این دنیا نه ساده و نه به سرعت امکان پذیر است. حقیقتی که تاکنون ثابت مانده، این است که تنها کلید ورود به دنیای کودکان «بازی» است.

وقتی با بازی وارد جهانشان می شوی، تازه می فهمی چقدر پاک اند، چقدر بی ریا و چقدر دور از پیچیدگی های بزرگ سالی هستند. کودکانی که هنوز آلودگی های دنیای هزار رنگ ما به روحشان نرسیده است و هنوز می شود در نگاهشان معصومیت را دید؛ همان معصومیتی که ما بزرگ ترها سال ها است آن را گم کرده ایم؛ اما درست از همین جا چالش آغاز می شود. وقتی کودکان وارد مدرسه می شوند، ما بزرگ سالان می خواهیم آن ها را با سرعت و فشار وارد دنیای خودمان کنیم؛ دنیایی که پر از قانون، محدودیت، برنامه ریزی و «باید» و «نباید» است. اگر همراه شدند، می گوییم «باهوش اند.» اگر مقاومت کردند، بر آن ها برجسب می زنیم: «لجبار»، «بی تمرکز»، «بی انضباط».